

تندیس عظیم، برآمدن و برافتادن امپراتوری امریکا

● Colossus, The rise and fall

of The American empire

● Niall Ferguson

● London, PENGUIN BOOK

● 2005, 386 p.

● تندیس عظیم، برآمدن

و برافتادن امپراتوری امریکا

● نایل فرگوسن

● لندن، کتابهای پنگوئن

● ۲۰۰۵، ۳۸۶ ص.

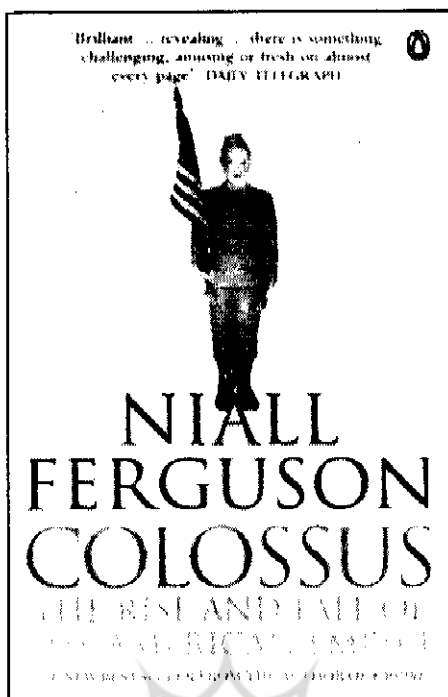
نایل فرگوسن که در ۱۹۶۴ در گلاسکو به دنیا آمد، هم اکنون در شمار یکی از ۱۰۰ نفر روشنفکران شناخته شده بریتانیا (بنا به تشخیص مجله Prospect) و از آن مهم تر به انتخاب مجله تایم یکی از صد نفر شخصیت با نفوذ جهان محسوب می شود. وی با اندکی بیش از ۴۰ سال سن پس از چند سال تدریس در آکسفورد (تاریخ سیاسی و مالی)، کرسی اقتصاد در دانشگاه نیویورک و پژوهشگر در ستفورد را به دست آورد و سرانجام در سال ۲۰۰۳ دانشگاه نیویورک و پس از آن (در ۲۰۰۴) کرسی تاریخ در هاروارد محل اصلی تدریس وی شد.

منتقدان فرگوسن گفته اند که وی تنها چند هفته پس از ورود به امریکا، به دعوت دولت مردان امریکایی به واشنگتن رفت و در پی آن با سیاستمدارانی چون کالین پاول طرح دوستی ریخت و از آن پس به دلیل سابقه نقدهای ستیزه گرانه اش و نوشتن مقاله در مجلات و روزنامه های انگلیس و همچنین حضور مکرر در برنامه های BBC به سرعت در رسانه های امریکا نیز نام آور شد. گفته اند

که سرعت شگفت‌آور فرگوسن در به دست آوردن شهرت و نفوذ چندان بوده است که سخت است کسی دیگر از زمره مورخین دانشگاهی را نام برد که در سالهای اخیر - و یا شاید در طول تاریخ - به چنین توجه عمومی، وزن سیاسی و در عین حال توانایی خلق آثار علمی مکرر دست یافته باشد. شاید بتوان گفت که پرکاری و استعداد فرگوسن یکی از دلایل این شهرت و نفوذ زودرس بوده است، به ویژه آنکه کسانی که پیش از او سنگ امپراتوری امریکا را به سینه می‌زدند، تقریباً همه خام دستانی بودند که چندان چیزی از تاریخ نمی‌دانستند و به لحاظ آکادمیک نیز وزنه‌ای محسوب نمی‌شدند و به همین دلیل نیز تحلیل آنان از نقش جهانی امریکا، به شدت مورد نقد ضدامپریالیست‌ها قرار می‌گرفت. در چنین وضعیتی فرگوسن که کمتر کسی در گستره دانش تاریخی - و حتی گاه در عمق برخی زمینه‌های پژوهشی او - شک می‌کرد، وارد گود شد و با شیوه تفکر سخت‌گیرانه و غیراحساسی‌اش به بیان دیدگاه‌هایی پرداخت که بسیاری از گفتن آنها شرم می‌کردند، اگر چه ممکن بود پیشاپیش به آن اعتقاد داشته باشند. به واقع او چیزی را به زبان آورد که بسیاری مردم از جمله شخصیت‌های قدرتمند امریکا خواهان شنیدنش بودند.

فرگوسن نخستین کتابش را با نام کاغذ و آهن در ۱۹۹۵ با موضوع بررسی وضع تجار هامبورگی در ابتدای قرن بیستم نوشت. در واقع او در آن کتاب به ارتباط میان بازارهای مالی و سیاست و اثرات سیاسی تورم بر وقوع جنگ جهانی اول می‌پرداخت. در ۱۹۹۸ فرگوسن دو کتاب قطور دیگر به بازار آورد که با موفقیت بسیار روبرو شد، *The pity of war Banker and the world's* و اثر بعدی وی که در ۲۰۰۳ منتشر شد و می‌توان گفت به لحاظ محتوا جلد اول کتاب تندیس عظیم محسوب می‌شد، امپراتوری (*Empire: how Britain made the modern world*) نام داشت. این کتاب که اندکی پس از یازدهم سپتامبر و به دنبال حمله امریکا به افغانستان به بازار آمد، به عنوان یک کتاب و سپس سری برنامه تلویزیونی، تحلیل‌های مهمی را در بر داشت که به نظر برخی منتقدان به لحاظ علمی توانایی و ظرفیت لازم برای بیان آنهمه را فاقد بود. ادعاهای فرگوسن در آن کتاب، بریتانیا را مدلی از یک امپراتوری لیبرال معرفی می‌کرد که در عین حال از یک قدرت اقتصادی پیشرو برخوردار بود و اگر چه در ابتدا دخالت‌های استعماری انگلیس و سپس بریتانیا، نوعی امور مربوط به بخش خصوصی کشور محسوب می‌شد اما به تدریج با خلاء قدرت اروپا، دولت‌های بریتانیایی (غالباً به دلخواه) بر آن شدند که از سرمایه‌ها و تجار خود حمایت کنند و این بود که بریتانیا ناچار به نوعی کنترل فیزیکی گشت.

فرگوسن در دفاع از امپراتوری بریتانیا تأکید دارد که از تبعات یک امپراتوری لیبرال تجارت آزاد، حکومت قانون، حق مالکیت خصوصی، وجود یک دولت درستکار و کارآ و سرمایه‌گذاری در زیر بناها است که به عقیده او امپراتوری بریتانیا در این موارد تلاش کرد. وی در پاسخ کسانی که به



جنبه‌های منفی حضور بریتانیا به ویژه در هند می‌پردازند، به طور خلاصه چنین می‌گوید که از آنجایی که بریتانیا شکست خورد، می‌توان گفت که امپراتوری مزبور به اندازه کافی در امور کشور مستعمره داخل نشد. به عبارت دیگر اگر بریتانیا بسیار بیش از این در امور مستعمرات دخالت می‌کرد و احیاناً از فشار و زور بیشتری استفاده می‌کرد نه وضعیت مستعمرات آنچنان می‌ماند و نه بریتانیا ناچار می‌شد از عنوان امپراتوری دست بشوید. حال آنکه منتقدان برآنند که در دوره استعمار، سرمایه‌گذاری در زیر بناها، بگذریم از بهداشت، آموزش و یا رفاه، در بسیاری از مناطق مطلقاً وجود نداشت، تنها در اواخر حکومت بریتانیا و یا حتی پس از آن بود که چنین کارهایی صورت گرفت، آنچه نیز انجام شد نه به عنوان نتیجه منطقی و ذاتی وجود یک امپراتوری، بلکه در اثر فشار ضد استعماری از درون و بیرون کشور بود. از سوی دیگر آنچه فرگوسن نادیده می‌گیرد، آن است که خود همین دخالت امپراتوری در امور اقتصادی کشور مستعمره بود که سرانجام موجب شکست امپراتوری شد.

سخن آخر فرگوسن در مورد امپراتوری بریتانیا آن است که بریتانیا ساقط شد چرا که اراده‌ای برای باقی ماندنش وجود نداشت. در ادامه همین سخن است که فرگوسن در کتاب بعدی‌اش، تندیس عظیم، امریکارا از این عمل پرهیز می‌دهد. اعلام می‌کند که اگر امپراتوری‌ای نپذیرد که امپراتوری است با همه تبعات دلپسند و نادلپسندش، اگر از تمام رفتارهای بد و خوب امپراتوری

دفاع نکند، اگر مردمش از نام امپراتوری شرمند باشند و سیاستمدارانش گستاخی لازم برای اعلام وجود امپراتوری را نداشته باشند، همان به سرش خواهد آمد که به سر امپراتوری بریتانیا آمد. وی بر آن است که بریتانیا خجولانه و آگاهانه امپراتوری را قربانی نزاع با آلمان و ژاپن در جنگ جهانی دوم کرد. منتقدان فرگوسن در مقابل از وجود نشانه‌های ضعف آشکار در امپراتوری بریتانیا پیش از ۱۹۳۹ سخن می‌گویند و این ادعا را که بریتانیا آگاهانه دست از شکوه و عظمت امپراتوری برداشت، نفی می‌کنند و فاکت‌های بسیار از تلاش‌های بریتانیا پس از سال ۱۹۴۵ در راستای باقی ماندن در قدرت می‌آورند.

پس از انتشار کتاب و سری تلویزیونی پرآوازه امپراتوری، فرگوسن تلاش کرد تا مدل جدیدی از امپراتوری لیبرال خود را اینک در آمریکا ببیند و از آنجا که وی همچنانکه گفتیم بیش از هر کس دیگر که چنین عقیده‌ای را ابراز می‌کرد، روشنفکر و تاریخ‌دان می‌نمود، این بار محافظه‌کاران نوین و در قدرت او را احاطه کردند تا بتوانند دلایل محکمه پسند برای حمله به عراق و دخالت موجه آمریکا در دیگر کشورهای جهان از زبان او بشنوند.

کتاب تندیس عظیم که دارای عنوانهای متفاوت در چاپ انگلیسی و امریکایی کتاب می‌باشد، با تعریف امپراتوری آغاز می‌شود و سپس با شرح گذشته آمریکا نویسنده تلاش می‌کند که امپراتور بودن آن کشور را از نخستین سالهای به وجود آمدنش اثبات کند. شاید این قسمت از کتاب معتبرترین و علمی‌ترین قسمت کتاب باشد. وی از گسترش کشور در قاره آمریکا و سپس راه‌یابی استعمارگونه‌اش به کشورهای کارائیب مثال می‌آورد. در قرن بیستم، در دوره جنگ سرد بر آن است که امپراتوری اگر چه به دلایلی در پی فتح فیزیکی و مستقیم نبوده است اما این موضوع از ماهیت امپریالیست بودن آمریکا نمی‌کاهد.

فرگوسن در کتاب تندیس عظیم، آمریکا را جانشین بریتانیا معرفی می‌کند و اگر چه ضعف‌های اقتصادی آمریکا را بهتر از دیگران می‌داند، ضعفهایی چون بدهی‌های خارجی و کسری بودجه که مانع از چنین تصویری است، با این همه چنین استدلال می‌کند که این ضعفها ناشی از اشکال در کل سیستم مالی جهان است و ربطی به امپراتوری محبوب و مورد انتظار وی ندارد. وی تا آنجا پیش می‌رود که هر گونه انگیزه آمریکا از حمله به خاورمیانه را در راستای دسترسی و تسلط به منابع نفتی، نفی می‌کند و می‌گوید که آمریکا خود از نظر نفتی غنی است و نیازی به نفت ندارد و این حقیقت را نادیده می‌گیرد که نفت آمریکا چنان که آگاهان می‌گویند از دهه ۱۹۷۰ رو به کاهش گذاشته و مصرف همچنان رو به افزایش است و اساساً این استدلال که علی‌رغم بالا رفتن صعودی قیمت نفت، آمریکا نیازی به نفت خاورمیانه ندارد، استدلالی نه چندان هوشمندانه است.

در مورد ویتنام و کشتارهای آمریکا در آن کشور فرگوسن همچنان موضع قاطع و ضد

احساسات خود را دارد. وی استدلال می‌کند که به هر حال امپراتوری‌ها به ندرت مورد ستایش واقع می‌شوند و اندکی بدنامی برای هر امپراتوری ای مجاز است. به ویژه آنکه وجود یک امپراتوری لیبرال برای جهان ضروری است. وی تلاش می‌کند که خواننده را قانع کند که موج ضد امپریالیستی پس از سال ۱۹۴۵ بیش از همه به ضرر مستعمره‌های سابق تمام شد. برای مثال افریقا، او تجربه استقلال سیاسی برای کشورهای فقیر آفریقایی را در حکم یک فاجعه می‌داند که منجر به روی کار آمدن انبوه مستبدانی شد که کشورها را به ورطه نابودی کشاندند.

به تدریج که به زمان حال نزدیک می‌شویم و حمله به عراق مطرح می‌شود، زبان فرگوسن نرمش و شیرینی خود را از دست می‌دهد و تند و تیزتر می‌شود. وی در آوریل ۲۰۰۴ در مورد ماجرای فلوچه عراق خواستار شدت و وحدت و حتی اعمال بیرحمی بیشتر از سوی آمریکا می‌شود چرا که برای امپراتوری بودن و ماندن باید گاه چشم‌ها را به روی احساسات بست، مگر نه اینکه نتایج این بیرحمی بیش از همه متوجه خود مستعمرات خواهد شد؟

خاورمیانه برای وی منطقه‌ای است که به دلیل وجود اختلافات شدید مذهبی در آن پتانسیل برخورد‌های بزرگ و جنگ‌های مداوم را دارد. وی از تحلیل معروف برخوردار تمدنها (اسلام و غرب) حرفی نمی‌زند، در واقع منطقه را به خودی خود دارای این خاصیت می‌بیند که مجموعه‌ای از اضداد را در خود جمع آورده و ریشه تمام آن ضدیت‌ها نیز مذهب است و در نتیجه این خاصیت خاورمیانه به نوعی خاص از برخورد روی آورده است که وی آن را تروریسم می‌نامد. به عبارت دیگر وی بر این نتیجه‌گیری عجیب پای می‌فشارد که تروریسم شکل متمیزه و خاص رویارویی در خاورمیانه است. منتقدین سخنان وی را در این مورد بیمورد و احياناً توهین‌آمیز تلقی کرده‌اند و آن را ناشی از بی‌اطلاعی وی از تاریخ و وضعیت حال خاورمیانه دانسته‌اند. چه به واقع نیز وی متخصص تاریخ اروپا است نه شرق. در تأیید این کم‌اطلاعی می‌توان به کتابشناسی کتاب قطور تندیس عظیم مراجعه کرد، همچنانکه فرگوسن در بخش مربوط به امپراتوری امریکا از هیچ کدام از کتابهای تحلیلی در این مورد استفاده نکرده است، در این بخش نیز حتی از یک نویسنده عرب کتابی معرفی نشده است. در متن نیز مطلقاً چیزی از تاریخ عراق و یا دیگر کشورهای منطقه نیامده است. اساساً دید فرگوسن در این بخش به گونه‌ای است که گویی خاورمیانه‌ای‌ها گذشته‌ای برای فهمیدن و شخصیتی برای درک شدن ندارند. عمده کتابهایی که نویسنده به آنها رجوع کرده است، نوشته محافظه‌کاران و غالباً هواداران اسرائیل و همچنین مورخین امریکایی و یا بریتانیایی است که در مورد منطقه مطالبی نوشته‌اند، عموماً نیز کتابها بسیار قدیمی هستند و دیدگاهی همراه با تحقیر نسبت به عربها و مسلمانان دارند، همچنان که خود فرگوسن نیز دارای چنین دیدگاهی است.

خواندن کتاب تندیس عظیم، به ویژه از آن نظر مهم است که دیدگاه نوینی که به تدریج در مورد

امریکا شکل گرفته است، از زبان یکی از هواداران آن دیدگاه با لحنی تاریخی و مؤثر نوشته شده است. این کتاب دلایل مشروعیت رفتار امریکا را به عنوان یک امپراتوری شرح می‌دهد و نشان می‌دهد که بخشی از مردم و به ویژه سیاستمداران امریکایی چگونه در مورد دیگر مردم جهان می‌اندیشند. بی‌شک برای مردم خاورمیانه که در این کتاب مستعمرات بالقوه امریکا محسوب شده‌اند، آگاهی به این شیوه نگرش و استدلال ضروری است.



ژورنال علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

انتشارات هرمس منتشر کرده است:

زبانِ حال

(در عرفان و ادبیات پارسی)

نوشته نصرالله پورجوادی

هرمس - تهران - ولی عصر - بالاتر از میدان ونک - شماره ۱۳۳۷

تلفن: ۸۸۷۹۵۶۷۴